

ادبیات سوسیالیستی

از انتشارات حزب کمونیست کارگری

جایگاه و اهمیت شعار همه با هم

حمید تقوائی

۱۱ ژانویه ۲۰۲۲

این نوشته بر مبنای سمیناری درباره شعار "ما همه با هم هستیم" تدوین شده است

مندرج در ضمیمه انترناسیونال ۹۵۴

شعار همه به هم هستیم شعار شناخته شده
ای در جامعه است. این سمینار را به این دلیل
لازم دیدم که از جنبه های مختلف مضمون
این شعار و معنی آن و جایگاه و اهمیت آنرا
توضیح بدهم.

فکر کنم خیلی از شما اطلاع داشته باشید
که حزب ما اخیرا کنگره ای داشت که بطور
علنی و آنلاین برگزار شد و از تلویزیون کانال
جدید و پلتفرم های مختلف مدیای اجتماعی
هم بطور زنده پخش شد. عنوان پیام کنگره
به مردم ایران "ما همه با هم هستیم" بود. به
همین دلیل فکر کردم بعد از کنگره مناسب
دارد که در این مورد بیشتر صحبت کنیم.

این شعار از دو جنبه اهمیت پیدا میکند. اول از نظر سیاسی و عملی و تاکتیکی در مبارزه ای که مردم برای برانداختن و سرنگون کردن جمهوری اسلامی شروع کرده اند؛ و دوم از لحاظ استراتژیک و نظری در جهان بینی کمونیسم کارگری.

جایگاه سیاسی-تاکتیکی همه با هم

میدانید که این شعار مدتهاست در خیابانها سر داده میشود. به شکل "ما همه با هم هستیم"، "نترسید ما همه با هم هستیم" و بعضا هم به شکل "بترسید ما همه با هم هستیم". که این آخری خطاب به حکومت است. "نترسید" هم همه مردم ایران را خطاب قرار میدهد. اعلام

میکند نترسید، قوی باشید، در مبارزه علیه
جمهوری اسلامی پشت یکدیگر می ایستیم و
از یکدیگر حمایت میکنیم.

ازینرو این شعاری نیست که مثلا حزب ما یا
هر حزب دیگری ساخته باشد و پرچم خودش
کرده باشد. این شعار مبارزات میدانی مردم
است. در همین چند ماه اخیر در اصفهان و
قبل از آن در خوزستان و در مبارزات جاری
کارگران و مبارزات معلمان و بازنشستگان این
شعار داده میشود.

قبل از هر چیز این سؤال مطرح میشود که
علت و ضرورت این شعار چیست و چرا مردم
این شعار را میدهند؟ آیا بخاطر تفکرات و

عقاید شان است؟ بخاطر گرایشاتشان است؟
که روشن است جواب اینجا نیست. اینطور
نیست که چون حزب و یا احزابی این شعار را
مطرح کرده اند، مردم از سر گرایش سیاسی و یا
عقیده و ایدئولوژی و مرامشان و یا هواداریشان
از این یا آن حزب و جریان سیاسی معینی این
شعار را سر میدهند.

این شعار از خیابان برآمده است و همانقدر
عینی است که فقر عینی است، که بی حقوقی
عینی است، که تبعیض و استثمار و سرکوب و
ظلم و نابرابری عینی است. این شعار از زندگی
واقعی مردم بر می خیزد. توده های مردم،
اکثریت قریب به اتفاق جامعه، این وضعیت را
نمیخواهند. یا میخواهند از شر حکومت خلاص

بشوند- که امروز هر چه بیشتر جنبش‌های اعتراضی به این سمت می‌رود- و یا خواهان آن هستند که در عرصه‌های مختلف بیحقوقی‌ها و تبعیضات و مصائب تحمیل شده به آنها از جامعه جارو بشود. از جنبش برای افزایش دستمزدها بگیرید تا جنبش علیه گرانی و بیکاری و علیه بی حقوقی زن، جنبش علیه اعدام، جنبش دادخواهی، جنبش برای آزادی زندانیان سیاسی، جنبش معلمان، جنبش کارگران نفت، کارگران هفت تپه و کلا اعتراضاتی که از هر گوشه جامعه دارد فوران میکند. نمونه‌های توده‌ایش را در ۹۶ و ۹۸ دیدیم و بعد از آن هم در اصفهان و در خوزستان، و تجمعات کارگران پیمانی نفت در هفشجان و غیره برآمدهای دیگری از این اعتراضات توده‌ای بود. جنبش‌ها

و اعتراضاتی که با هر خواست و شعاری در واقع علیه جمهوری اسلامی بمیدان آمده اند. با شعار ما همه با هم هستیم بخشهای مختلف جامعه به یکدیگر اعلام میکنند که ما کنار هم هستیم، ما متحدیم، صفوف ما همبسته است. ما با یک دشمن مشترک می جنگیم، در مقابل حکومتی که بی حقوقی و فقر و مسکنت و تبعیض را به همه جامعه اعمال کرده است.

مردم میدانند، بخوبی واقفند که علت مصائب همه بخشهای مختلف جامعه یکسان و واحد است. مردم میدانند دشمن واحدی در برابر آنانست، جمهوری اسلامی! حکومتی که تمامی این فجایع را در جامعه آفریده و زندگی مردم را تبدیل به یک جهنم کرده است. مردم پیاخته

اند چون دیگر تحمل نمیکنند، این وضعیت را نمی پذیرند و علیه این وضعیت به خیابان می آیند.

توده مردم، وقتی کمی شرایط باز میشود و توازن قوا اجازه میدهد، صریحا با شعار جمهوری اسلامی نابود باید گردد، مانند دیماه ۹۸ و بعد از فاجعه شلیک به هواپیما، و یا با شعار جمهوری اسلامی نمیخواهیم و یا مرگ بر خامنه ای به خیابان می آیند و یا در مدیای اجتماعی، مانند مادران آبان در دوره انتخابات رئیسی، با پرچم رای من سرنگونی است در برابر حکومت می ایستند. جامعه دارد به این سمت میرود. جنبش عظیمی در جریان است که آنرا جنبش سرنگونی طلبانه می نامیم. ”ما

همه با هم هستیم“ اعلام میکند که نهرهای مختلف اعتراضاتی که در جامعه جاری است، اعتراضات بر حق بخشهای مختلف جامعه، کارگران و زنان و جوانان و کشاورزان و معلمان و پرستاران و بازنشستگان و غیره و غیره، این نهرها باید به هم پیوندند و رود خروشانیشان بشوند که جمهوری اسلامی را بر بیاندازد. در شعار همه با هم این جهتگیری مستتر است.

از یک جنبه دیگری این شعار فراخوانی است به مردمی که هنوز به میدان نیامده اند. مردم معترض در خیابان ها بقیه را به خیابان فرامیخوانند. اعلام میکنند نترسید، بیاید به میدان، بیاید به هم پیوندیم، دست بدست هم بدهیم، تا جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم.

بعبارت دیگر یک معنی این شعار فراخوان بخش فعال و معترض و پیشرو جامعه است خطاب به همه مردم که به صفوف ما ملحق بشوید. و بعد خطاب به جمهوری اسلامی اعلام میکند از قدرت متحد ما بترسید. "بترسید، بترسید، ما همه با هم هستیم" شعاری است که قوت قلب میدهد، اعتماد به نفس میدهد، مردم را به قدرت خودشان مطمئن تر میکند، در کنار هم قرارشان میدهد.

در عمل هم میبینیم چطور جنبشهای اعتراضی از یکدیگر حمایت میکنند. وقتی معلمان، کارگران، و بازنشستگان اعتصاب یا تجمع میکنند از یکدیگر بطور مشخص و با اسم و رسم دفاع میکنند و حمایت میکنند. در

اصفهان دیدیم که چطور توده مردم اصفهان در کنار کشاورزان قرار گرفتند. و همچنین پیامهای حمایت آمیزی که از سراسر ایران دریافت کردند. یا در خیزش خوزستان علیه بی آبی دیدیم که چطور مردم مناطق و استانهای مختلف به حمایت از آنان برخاستند. در مبارزات و اعتراضات کارگران هفت تپه و کارگران پیمانی نفت و در مبارزه مادران دادخواه هم شاهد حمایت فعالین و نهادهای این جنبشها از یکدیگر بودیم. در خیابان، در مدیای اجتماعی، از طریق بیانیه ها و اطلاعیه ها و فراخوانها و از طریق تجمعات و تظاهرات و اعتراضات خیابانی.

این جامعه در حال جوشش ایران هست که

علیه جمهوری اسلامی بلند شده است و یک شعار مهم تاکتیکی و سیاسی و شعار عملی که نیروها را در برابر دشمن مشترک اینست که ما همه با هم هستیم.

همه با هم و گرایشات

در اینجا بحث هائی مطرح میشود. میگویند مردم گرایشات مختلفی دارند. مردم به احزاب مختلف تمایل دارند. در جامعه گرایشات مذهبی وجود دارد، گرایشات ناسیونالیستی و قومی داریم و گرایشات چپ و انساندوستانه و کمونیستی هم داریم. احزاب و سازمان هائی هم در جامعه هستند که گرایشات مختلف را نمایندگی میکنند. از اینجا این سؤال مطرح

میشود که چطور همه با هم امکان پذیر است؟

به نظر من کسانی که از این زاویه به جامعه نگاه میکنند مرتکب یک اشتباه اساسی میشوند. این اشتباه که فکر میکنند مردم بخاطر گرایشات فکریشان ناراضی هستند. فکر میکنند مردم بخاطر اینکه احزاب فراخوان میدهند دست به اعتراض و تجمع و انقلاب میزنند. فکر میکنند موتور محرکه مبارزه و حرکت اعتراضی عقاید و گرایشات و احزاب هستند.

اینطور نیست، قضیه برعکس است. احزاب عکس العمل نشان میدهند نسبت به مبارزه عینی که فی الحال در جامعه جریان دارد. مبارزه عینیت دارد. اعتراض و مبارزه از

ذهنیت ناشی نمیشود، از زندگی واقعی ناشی
میشود. همانطور که اشاره کردم مبارزه
همانقدر عینی است که گرسنگی عینی است،
که استثمار عینی است، که بیکاری عینی
است، که دیکتاتوری و بی حقوقی و زندان و
شلاق و اعدام عینی است. اگر فقر و بی حقوقی
و اعدام و شلاق و استثمار و بردگی مزدی از
ذهن کسی ناشی نشده بلکه عینیت جامعه
است، اعتراض علیه آن هم به همان اندازه
عینی است. مردم معترض ممکن است عقاید یا
گرایشات مختلفی داشته باشند ولی نارضایتی
شان به این خاطر نیست که در کتابها و یا در
اطلاعیه احزاب خوانده اند. یا با فراخوان این
یا آن حزب معین موافق هستند. اعتراضشان
بخاطر این است که زندگی ای که میخواهند را

ندارند. بخاطر این است که بیحقوق هستند. بخاطر اینست که تبعیض و فقر و فلاکت و گرسنگی بیداد میکند. بخاطر اینکه در جامعه، بیکاری، اعتیاد، فحشا بیداد میکند. کودکان کار، زنان که تحت شدیدترین و میشود گفت فاجعه آمیزترین تبعیضات و بی حقوقیها و تحقیرها قرار دارند کارگرانی که زندگی یک پنجم خط فقر دارند. و غیره و غیره. اینها عینیت است.

گرایشات کجا وارد میشوند؟ احزاب کجا وارد میشوند؟ وقتی طبقات میخواهند دخالت کنند و به این مبارزات واقعی خط و جهت بدهند. روشن است که احزاب آرمانها و اهداف مختلفی دارند، به طبقات مختلفی در جامعه

وصل هستند، یک حزب میخواهد خامنه ای برود و یک مذهب به نظر خودش بهتری به جایش بیاید، یک حزب میخواهد شرایط برگردد به ۵۰ سال قبل در دوره سلطنت. یک حزب هم مثل حزب کمونیست کارگری آینده را نمایندگی میکند. میخواهد جامعه به رفاه و برابری و آزادی برسد و جامعه ای باشد با آخرین دستاوردهای علمی و فرهنگی و اجتماعی مدرن و امروزی. جامعه ای بری از ظلم و ستم و نابرابری. یک گرایش هم این است.

گرایشات و شعار کارگران جهان متحد شوید

کمونیستها همیشه با شعار کارگران جهان متحد شوید شناخته شده اند. امروز هم این

یک شعار کلیدی ما است. این شعار هم نشان
میدهد ما از گرایش‌ها شروع نمیکنیم چون
کارگران هم گرایش‌ها مختلفی دارند. اگر قرار
بود کاغذ تورنسل و متر سنجش گرایش‌ها را
بدست بگیریم آنوقت کارگران جهان را هم نمی
توانستیم به اتحاد فرا بخوانیم. آنوقت کارگران
جهان متحد شوید هم غلط از آب در می‌آید،
چرا که بخش عظیمی از کارگران خودشان را
کمونیست نمیدانند. بخش زیادی از کارگران
گرایش‌ها مذهبی و بویژه ناسیونالیستی دارند.
در سراسر دنیا اینطور است. با اینهمه شعار ما
اینست که کارگران جهان متحد شوید. نمیگوئیم
کارگرانی که طرفدار کمونیست‌ها هستید متحد
شوید. کارگرانی که رادیکال هستید متحد
شوید. کارگرانی که گرایش ناسیونالیستی

ندارید متحد شوید. شعار کارگران جهان متحد شوید یعنی مستقل از اینکه چه گرایش و عقیده ای دارید متحد شوید. و میتوانید و باید متحد شوید چون از نظر عینی منفعت یکسانی دارید. بقول مارکس کمونیسم گرایشی است در طبقه کارگر که منافع همه کارگران جهان و همه بخشهای کارگری را نمایندگی میکند. این منافع یکسان است چون همه کارگران با هر ذهنیت و گرایشی استثمار میشوند. هر جور خودشان را تعریف کنند و هر اعتقادی در مورد راه رهایی خودشان داشته باشند، موقعیت و منفعت عینی یکسانی دارند. و آنچه برای این بحث ما بسیار اهمیت دارد اینست که این منفعت یکسان ایجاب میکند که طبقه کارگر پرچم رهایی کل جامعه را بلند کند. این نکته

مهم را در بحث در مورد جایگاه استراتژیک
شعار همه با هم بیشتر توضیح میدهم.

نقش و جایگاه احزاب

زادگاه احزاب جنبشهای طبقاتی - مثلا جنبش
ناسیونالیستی برای طبقه سرمایه دار و جنبش
کمونیستی برای کارگر - است و عرصه فعالیت
آنها، بویژه در جامعه ملت‌هبی مثل ایران،
جنبشهای اعتراضی جاری.

احزاب در حرکتها و جنبشهای جاری دخالت
میکند چون هر یک میخواهند سیاستها و
اهداف خودشان را به پیش ببرند و پیاده کنند.
و مردم به احزاب مختلف روی می آورند بخاطر

اینکه فکر میکنند دردی که فی الحال دارند را این یا آن حزب بهتر میتواند درمان کند یا جواب در نزد او است.

احزاب راست به تفکرات و فرهنگ سنتی و عقب مانده ای متوسل میشوند که طبقات حاکم صدها سال، و اگر به تاریخ مدرن برگردیم از انقلاب مشروطه تا امروز، در ایران رواج داده اند. فرهنگ حاکم بر جامعه، فرهنگ طبقه حاکمه است. طبقات حاکمه همیشه یا مذهب جزئی از ایدئولوژی‌شان بوده است و یا ایران پرستی و خاک پرستی و قوم پرستی و ناسیونالیسم و در اغلب موارد ملغمه ای از همه اینها. این گرایشات همیشه در جامعه هست و احزاب راست هم به این نوع گرایشات متکی

میشوند. ولی توده مردمی که در اعتراض به وضعیت موجود حرکت میکنند بخاطر پرچم سه رنگ و اب و خاک و خدا و قوم و نژاد و غیره نیست، بخاطر درد و معضلشان است. اگر به این یا آن حزب روی می آورند به این دلیل است فکر میکنند این احزاب میتوانند جوابشان را بدهند.

انقلاب ۵۷ یک نمونه واقعی و بارز این بود. انقلاب ۵۷ هم بالاخره علت اصلی شکل گرفتنش اختناق گورستان آریامهری و فقر و بیحقوقی بود. کما اینکه حاشیه نشینها و کارتن خوابها، که آن دوره خارج از محدوده نشینان نامیده میشدند، انقلاب را شروع کردند. خارج محدوده ای ها یعنی اساسا دهقانان از زمین

کنده شده ای که در جستجوی کار به حاشیه شهرها رانده شده بودند اما نه کار داشتند و نه از خدمات شهری بهره ای داشتند، حتی نمی توانستند یک آلودگی برای خودشان درست کنند. اینها موتور انقلاب بودند.

گرچه نهایتاً خمینی یعنی ضد انقلاب و ارتجاع ناب بر آن انقلاب حاکم شد، اما این باعث نمیشود ما کل خیزش ۵۷ را ضد انقلاب بنامیم. یا حتی آنرا انقلاب اسلامی بنامیم. انقلاب ۵۷ یک انقلاب واقعی بود با انگیزه و هدف رهائی مردم، انقلابی برحق و قابل حمایت از جانب هر انسان آزادیخواهی. شکستش دادند، خمینی عامل شکست انقلاب بود، ولی مردم به خاطر اسلام انقلاب نکرده بودند. هرچند خمینی را

بعنوان رهبر پذیرفتند و شعارها هم اسلامی شد ولی اعتراضات و اعتصابات و تظاهرات های میلیونی مردم بخاطر عشق به اسلام نبود. ممکن است تحلیلگران سطحی و رسانه های بورژوائی اینطور بگویند ولی بطور واقعی در جامعه ایران همه مردم، اکثریت قریب به اتفاق مردم، با هم بودند علیه دیکتاتوری شاه. علیه اختناق آریامهری علیه فقر و بی حقوقی و خارج از محدوده نشینی. و علیه تمام نابرابری هائی که در جامعه وجود داشت. کما اینکه بعد از سقوط رژیم شاه شوراها همه جا را فراگرفت. و مردم خواهان این بودند که از طریق شوراها امور را در دست بگیرند. یعنی آنچه امروز کارگر هفت تپه اعلام کرده و خواهان آنست: اداره شورائی.

به این سابقه پرداختم برای اینکه بگویم احزاب و گرایشات عامل شکل گیری انقلابات و جنبشهای توده ای نیستند. در همه انقلابات و اعتراضات اجتماعی توده مردم علیه بی حقوقیها و نابرابریها بلند میشوند. امروز هم در جامعه ایران همینطور است. این دید کاملا اشتباه است که گویا مردم بخاطر احزاب و گرایشات و حتی رهبرانی که ممکن است خیلی هم محبوب باشند به خیابان می آیند و دست به اعتراض میزنند. هیچکس از روی کتاب انقلاب نمیکند. هیچکس بخاطر باورهای ذهنی اش نمی رود در خیابان فریاد بزند و خطر را تقبل کند. اساس قضیه اینست که مردم در شرایط واقعی و عینی ای به سر میبرند که

قادر به تحمل آن نیستند و به خیابان میریزند تا این شرایط را تغییر بدهند.

من تا همینجا بحث در مورد جنبه سیاسی و تاکتیکی شعار همه با هم را کافی میدانم. فقط یک نکته را در مورد گرایش‌ها اضافه کنم. دیدگاهی که از سر ذهنیت جامعه را می‌بیند و از سر عقاید حرکات مردم را بررسی میکند اینطور فکر میکند که جنبش سرنگونی در ایران مجموعه و ملغمه و جمع جبری ای هست از گرایش‌ها مختلف. گویا طرفداران گرایش‌ها و احزاب سرنگونی طلب دور هم جمع شده‌اند و به خیابان آمده‌اند و به جنبش سرنگونی شکل داده‌اند. به همین خاطر معیارشان گرایش افراد و یا طرفداری آنها از احزاب مختلف است. و

میگویند باید صفمان را جدا کنیم و غیره. این دید کاملاً ذهنی و متافیزیکی است. همانطور که توضیح دادم جنبش سرنگونی یک جنبش قائم به ذات است. جنبشهای دیگر مثل جنبش کارگری و جنبش معلمان و زنان و غیره هم موجودیتی عینی دارند. بعنوان نمونه واضح است که در جنبش کارگری گرایشات مختلفی وجود دارد ولی جنبش کارگری اساساً جنبشی است برای ارتقای شرایط فروش کار (دستمزد و ساعات کار و بیمه بیکاری و بازنشستگی و غیره) و علیه استثمار و ظلم کارفرما و بی حقوقی هائی که به کارگران تحمیل شده است.

جنبش سرنگونی هم به همین شکل است. این جنبش مجموعه ای از گرایشات سرنگونی

طلبانه نیست. جنبش سرنگونی از این عینیت برخاسته است که اکثریت عظیم مردم ایران جمهوری اسلامی را نمیخواهند، نمیتوانند تحمل کنند، به اندازه کافی اعدای داده اند، کشته داده اند، به اندازه کافی بیکاری کشیده اند، به اندازه کافی کارتن خوابی و گورخوابی در جامعه گسترش پیدا کرده است، به اندازه کافی فحشا و اعتیاد رواج یافته است، به اندازه کافی کمر توده مردم زیر فشار تورم و کرانی شکسته است، و غیره و غیره. به همین دلیل خود زندگی نشان میدهد که راهی بجز سرنگونی حکومت وجود ندارد. نه اصلاح و رفرمی ممکن است، کما اینکه مردم اعلام کردند اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا، و نه دیگر توهماتی مثل رفراندوم و تغییر قانون

اساسی و رژیم چنج جایی در جامعه دارد. جامعه ای که عزم جزم کرده است جمهوری اسلامی را بزیر بکشد.

آخرین نکته ای که باید در این بخش به آن پرداخت نقد این نظریه است که همه با هم شعار درستی است به شرط اینکه هژمونی کمونیستی برقرار باشد. این درست نیست. نباید این شعار را مشروط کرد. همه با هم از شرایط ابژکتیوی که بالاتر توضیح دادم برخاسته است. حتی اگر حزبی میخواهد هژمونی بدست بیاورد باید پرچم همه با هم را بدست بگیرد. یعنی به شکلی قضیه برعکس است. پیش شرط اینکه یک حزب انقلابی بتواند در جامعه نفوذ و محبوبیت داشته باشد و بتواند نیرو جابجا کند

اینست که نماینده همه با هم به این معنای که توضیح دادم باشد. و نه برعکس.

دیدگاهی که همه با هم را موکول به هژمونی چپ میکند نسخه دیگری از همان شیوه متافیزیکی حرکت از گرایش‌هاست. در واقع میگویند همه با هم خوب است به شرط اینکه مردم گرایش کمونیستی داشته باشند. این هم نوع دیگری از حرکت از سر ذهنیت است.

همه باهم و خمینی

بعضی میگویند همه باهم شعار خمینی بود و نباید آن اشتباه را تکرار کرد. من این نظر را قبول ندارم. خصیصه خمینی همه با هم نبود،

این بود که شاه باید برود. خمینی سمبل سازش ناپذیری با شاه شد و بعد هم البته با کمک دول غربی که بزرگش کردند و عکسش را در ماه انداختند و غیره، به راس اعتراضات توده ای رانده شد. تا آنجا که به مواضع مربوط میشود خمینی هیچوقت نماینده همه با هم نبود. هیچکس را تحویل نگرفت. در رابطه با جامعه و توده مردم تاکیدش بر "اسلام عزیز" بود و بس. در رابطه با دیگر نیروهای اپوزیسیون هم به کسی نزدیک نشد. حتی با نهضت آزادی و مجاهدین هم نساخت.

بنابراین اینکه گویا خمینی با شعار همه با هم خمینی شد از پایه اشتباه است. زمینه خروج خمینی، علاوه بر تلاشهای غرب و کنفرانس

گوادلوپ، از نظر اجتماعی پارادایم و جنبش ضد شاه‌ی - ضد آمریکائی فراگیری بود که شاخه شریف و انقلابی و انسانی اش فدائیان خلق بودند و شاخه فوق ارتجاعی اش خمینی بود. اینها اجزای یک جنبش بودند، جنبش علیه سگ زنجیری آمریکا. جنبش ضد استعمار و سلطه بیگانه. جنبش صنعتی شدن و بازگشت به فرهنگ خودمان و هویت ملی و یا اسلامی و یا ملی - اسلامی خودمان. کسی شعار همه با هم نمیداد ولی عملاً اینها کنار هم قرار میگرفتند. چپ ضد امپریالیست آن زمان اسلامیت خمینی را به ضد آمریکائی بودنش می بخشید. بعد از اشغال سفارت آمریکا بخصوص این را دیدیم و در جنگ ایران و عراق هم همینطور.

اگر خمینی توانست انقلاب را به آن شکل بدزد و ضدانقلاب را بجای انقلاب جا بزند از نظر اجتماعی دلیلش این بود که پارادایم و جنبش ضد شاه‌ی - ضد آمریکائی بر جامعه و اغلب قریب به اتفاق نیروها و احزاب اپوزیسیون شاه غالب بود. از مقطع کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چنین بود.

این فضا و پارادایم مسلط بر فضای اعتراضی و اکثر قریب به اتفاق نیروهای اپوزیسیون، از شاخه چپ تا راست آن، بود که خمینی را به راس انقلاب ۵۷ راند و نه هیچ نوع شعار و تلاشی از جانب او برای متحد ساختن مردم و یا نیروهای اپوزیسیون.

جایگاه استراتژیک و پایه ای شعار همه باهم

حالا اجازه بدهید در سطح پایه ای تری یعنی از نقطه نظر استراتژیک و از نقطه نظر دیدگاه و جهان بینی و تبیینی که ما از جامعه داریم به موضوع پردازیم.

به نظر من شعار ما همه با هم هستیم شعاری است که بر واقعیات پایه ای اقتصادی اجتماعی در همه جوامع استوار است. حال انقلابی در افق باشد و یا نباشد، جامعه طوفانی باشد و یا آرام باشد در هر حال "با هم هستیم" از این واقعیت ناشی میشود که مردم نه تنها در یک کشور بلکه در سراسر کره ارض منافع و موقعیت و درد و خواستههای مشترکی دارند.

اکثریت عظیم مردم دنیا منافع مشترکی دارند چون خواسته‌ها و نیازهای انسانی‌شان برآورده نمیشود. چون به غذا و پوشاک و سرپناه نیاز دارند. و امروز خواستار زندگی درخور شان انسان قرن بیست و یکمی هستند. نیاز به آزادی دارند. منزلت و معیشت می‌خواهند. همه اینها در دنیای امروز بیشتر و بیشتر از توده مردم، از میلیاردها انسان کره خاکی، دریغ میشود و بیشتر و بیشتر در دست یک اقلیت قلیل که امروز یک درصد جمعیت اند، متمرکز و منحصر میشود. اگر شما کنفرانسهای خود صاحب‌نظران طبقه سرمایه دار مثل کنفرانس داووس و آکسفام را دنبال کنید می‌بینید با عدد و رقم نشان میدهند که حدود نود

درصد ثروت جامعه در دست یک درصد جامعه انباشته شده است. با اسم و رسم اینها را معرفی میکنند. ثروتمندانی هستند که درآمد یکفرشان به اندازه بودجه خیلی از کشورها است. از سوی دیگر فقر در دنیا پیداد میکند. بی حقوقی، ریاضت کشی اقتصادی، سرکوب، موج پناهندگی، خطر نابودی کره ارض، و امروز دیگر فاجعه کرونا که بیشتر یک فاجعه سیاسی اجتماعی است تا یک بیماری طبیعی، اینها همه از عوارض و نتایج سلطه سرمایه بر دنیاست. زندگی زیر خط فقر فقط محدود به جامعه ایران و یا کشورهای خاورمیانه و یا به اصطلاح جهان سوم نیست. در این کشورها وضعیت بدتر و فاجعه بارتر از دیگر کشورهاست ولی در همه دنیا توده مردم از سلطه سرمایه

و ریاضت کشی اقتصادی و بی حقوقی و بی
تامینی ناشی از آن در رنجند.

وقتی در عرصه جهانی مساله را در نظر بگیرید
میرسید به همان شعار ۹۹ درصدیها در برابر
یک درصدیها. این شعار را حدود ده سال قبل
جنبش اشغال در کشورهای غربی مطرح کرد،
حک و تثبیت کرد، و وارد فرهنگ اعتراضی
جهان کرد. این شعار آیکون و نماد جنبش
اشغال بود. جنبشی که اعلام کرد دولت،
ارتش، وال استریت، بانک جهانی، پارلمان و
دیگر نهادهای اعمال قدرت در خدمت یک
درصدیها است و بقیه جامعه از همه اینها بی
بهره است و نه تنها بی بهره است بلکه در
تصمیمگیریها، در سیاستها، در فرهنگ سازی

ها، هیچ کاره است. اعلام کرد آن یک درصد است همه چیز را کنترل میکند و توده مردم را از معیشت و منزلت محروم کرده است.

این مهمترین واقعیت جهان ما است. این با هم بودن ۹۹ درصدی ها فقط یک آرزو، یک آمال و یک شعار تهییجی و یا توخالی نیست. من همیشه گفته ام آن یک درصد سرمایه دار هستند، ولی آن ۹۹ درصد همه کارگر نیستند. کارگران هستند بعلاوه بخش اعظم مردم هم سرنوشت طبقه کارگر. توده مردمی که در استثمار و سود پرستی سرمایه نه تنها منفعتی ندارند، بلکه هر چه سرمایه انباشته تر میشود اینها بی حقوق تر میشوند. بی حقوق تر هم از

نظر اقتصادی و هم سیاسی و اجتماعی. بخش
عظیمی از جامعه مدام دارد به صفوف طبقه
کارگر رانده میشود. ریاضت کشی اقتصادی
مدام فراگیر تر میشود. همین امروز در ایران
کارگرانی داریم، که مثل آن کارگر پاکبان که به
کنگره ما پیام داده بود، لیسانس و فوق لیسانس
دارند. مردم بزیر خط فقر رانده شده ای که
به هر کار سختی تن در میدهند که نانی سر
سفره بگذارند. هم سرنوشتی ۹۹ درصدیها
یک واقعیت عینی است. نه تنها در سطح ایران،
بلکه در سطح جهانی نود و نه درصدیها در برابر
یک درصدیها، قرار میگیرند. این واقعیت در
عین حال بیش از هر زمان نقش تعیین کننده
ای به طبقه کارگر می بخشد. از آنجا که ثروت
هر چه بیشتر در دست اقلیت کمتر و کمتری

انباشته شده و کنترل بر همه چیز در دست این اقلیت قرار گرفته، اکثریت عظیم جامعه هم سرنوشت طبقه کارگر شده اند، همراه طبقه کارگر شده اند، و اگر بخواهند آزاد بشوند فقط میتوانند با پرچم و چشم انداز طبقاتی کارگر، یعنی با سوسیالیسم، آزاد بشوند.

این عینیت به این دلیل نیست که ما کمونیستها و سوسیالیستها دوست داریم اینطور بشود. یا تبلیغ میکنیم که اینطور بشود. بطور واقعی دنیا دارد به این سمت میرود. امروز وضعیت به جایی رسیده که حتی آقای بیل گیتس، میلیاردی معروف صاحب مایکروسافت، میگوید اگر میخواهید کره ارض از نابودی نجات پیدا کند باید سوسیالیست باشید. ایشان که

خودش یکی از بزرگترین سرمایه داران دنیا است اعلام میکند نظام کاپیتالیستی جوابی برای نابودی کره ارض ندارد، جوابی برای گلوبال وارمینگ یا گرمایش زمین ندارد. این را فقط ما کمونیستها نمیگوئیم، خودشان دارند میگویند. میدانند دارند دنیا را به چه طرفی میبرند. واضح است که نود و نه درصد مردم دنیا هیچ منفعتی در این سیر قهقرائی و رو به نابودی کل جامعه و طبیعت ندارند. آن طبقه و هیات حاکمه ای که کنفرانس بعد از کنفرانس میگذارد ولی عملاً هیچ اقدامی نمیکند بخاطر این است که منافع فوری اش چنین ایجاب میکند. بخاطر اینکه اگر کنترل و تمهیدات و محدودیتهای پیشنهادی بوسیله متخصصان محیط زیست را در دستور بگذارد

نرخ سودش تنزل پیدا میکند و سودآوری و انباشت سرمایه اش به خطر می افتد. به فکر نسلهای آینده هم نیست. نگران سودآوری و ثروت اندوزی هر چه بیشتر خودش در همین امروز است. روشن است ۹۹ درصد مردم دنیا با این انگلها اشتراک منافع و اشتراک نظری ندارند، معلوم است در مقابلشان می ایستند.

می خواهیم بگویم یک عینیتی هست در ۹۹ درصد در برابر یک درصد. و این عینیتی است که ما کمونیستها از مدتها قبل پیش بینی میکردیم. خود مارکس میگوید که هر چه بیشتر سرمایه داری رشد و گسترش پیدا میکند ثروت در دست اقلیت محدودی هر چه انباشته تر میشود و بخش عظیم تری از

جامعه بی حقوق تر میشود. این را داریم امروز
به چشم می بینیم.

اینها نشاندهنده حقانیت و واقعیت و عینیت
شعار ۹۹ درصدیها در برابر یک درصدیها در
دنیای امروز ما است. شعار ما همه با هم هستیم
نحوه دیگر بیان همین شعار است. ما نود و
نه درصدیها در برابر یک درصدیها همه با هم
هستیم.

در سطح سیاسی در جامعه ایران این یعنی
۹۹ درصد مردم ایران علیه جمهوری اسلامی
هستند و این وضعیت را تحمل نمیکنند. چندی
پیش کارشناسان آماری منتشر کردند مبنی بر
اینکه ۲۵۰ هزار نفر در ایران به دلار میلیونر

هستند. این را اگر ضربدر خانواده ۴ نفری هم بکنید تنها حدود همان یک درصد جامعه ایران، یک و خرده ای درصد، را در بر میگیرد. نه تنها دولت و سپاه و مراکز قدرت، بلکه همه اقتصاد، بنادر، فرودگاهها، بازار، جنگلها، و غیره همه در دست این اقلیت میلیونر است. وقتی مردم میگویند ما همه با هم هستیم یعنی همه ما در مقابل این اقلیت مفتخور هستیم.

چه گرایشی نماینده واقعی همه با هم است؟

اینجا لازمست به گرایشات و احزاب برگردیم. من گفتم اعتراضات از سر گرایشات نیست، بخاطر زندگی عینی انسانهاست و گرایشات در دل این اعتراضات خودشان را مطرح میکنند.

خوب ببینیم چه گرایشی همه با هم را نمایندگی
میکند؟

آن گرایشی که میگوید زنده باد تمامیت ارضی؟
میگوید حقوق بشر کورشی؟ گرایشی که اعراب
را به تمسخر میگیرد؟ افغانیها را میخواهد از
ایران اخراج کند؟ یا آدم حسابشان نمیکند؟
آن گرایشی که میخواهد اسلام دیگری را روی
کار بیاورد؟ روشن است که اینها نماینده تفرقه
هستند و نه اتحاد.

اگر مردم ایران به اقوام و ملیتها و مذاهب و
نژادهای مختلفی تقسیم شده اند، یا در واقع
تقسیمشان کرده اند، آنوقت آیا نباید همه با

هم شعاری باشد که به انسانیت انسانها، به ارزشهای جهانشمول انسانی و نه به ایرانیّت و اسلامیت و قومیتشان، رجوع کند تا بتواند همه را کنار هم قرار بدهد؟ آیا روشن نیست که نیروهای راست اعم از ناسیونالیست قومی و عظمت طلب یا ملی اسلامی ها و غیره همه اهل تفرقه هستند و نه اتحاد مردم؟ فکر کنم پاسخ روشن باشد.

حتی گرایشات قومی - فدرالیستی و در سطح ایدئولوژیک تری گرایشات پست مدرنیستی نیز اهل این میدان نیستند. همه با هم به این معنی نیست که هویت قومی - ملی - نژادی کرد و فارس و عرب و سنی و بهائی و غیره و غیره را برسمیت بشناسیم، و بعد بخواهیم آنها

را کنار همدیگر قرار بدهیم. این را فدرالیستها، پست مدرنیستها و مالتی کالچرالیستها میگویند. تز آنها جوامع موزائیکی مرکب از ملیتها و اقوام و مذاهب مختلف است. پست مدرنیسم معتقد است مردم متفاوت دارای ارزشها و خواستها و فرهنگهای متفاوتند. اول جامعه را به موزائیکهای ملی - قومی - مذهبی تقسیم میکند و بعد میگوید حالا همدیگر را تحمل کنیم! متأسفانه بخش عمده ای از چپ، احزاب چپ بورژوا و حتی چپی که خودش را مارکسیست میداند، امروز اینطور فکر میکند.

بنابراین نه ناسیونالیسم، نه مذهب، نه نژادپرستی، نه فرقه گرایی، نه ناسیونالیسم قومی و نه فدرالیسم و نه حتی پست مدرنیسم

و مالتی کالچرالیسم هیچکدام شعار همه با هم را نمایندگی نمیکنند. مردم از سر این گرایشات به همه با هم نرسیده اند.

کمونیسم و ارزشهای جهانشمول انسانی

میدانید نماینده واقعی همه با هم کیست؟ کسی که به ارزشهای جهانشمول انسانی معتقد است. کمونیسمی مثل کمونیسم کارگری که میگوید اساس سوسیالیسم انسان است؛ اساس سوسیالیسم بازگرداندن اختیار به انسانها است. تنها چنین کمونیسمی میتواند همه با هم را نمایندگی کند.

انسانها فقط از سر هویت انسانیشان میتوانند

کنار یکدیگر قرار بگیرند. حتی آن فمینیستی که فکر میکند اساس مشکلاتش جنس مرد است، آن کس که فکر میکند زنان برترند، مانند کسی که معتقد است نژاد فارس، یا آذری یا کرد تافته جدا بافته است، اینها همه عامل تفرقه اند. ناسیونالیستها و نیروهای قومی اتنیکی و مذهبی که حساب بخشی از مردم را از بقیه جدا میکنند، بنا به تعریف عامل تفرقه هستند. ایدئولوژی‌شان اینطور است. این شعر با جهان بینی و استراتژی‌شان تناقض دارد. ناسیونالیسم عظمت طلب می‌خواهد ایران دوره کوروش کبیر را احیا کند. عظمت طلبی ایرانی هدف و ارزش والای آنهاست. از همین حالا در تبلیغاتشان با طنز و تحقیر و تمسخر به اعراب برخورد میکنند. یا کسی که به خودش میگوید اسلام

سکولار، دوباره یک مکتب اسلامی را میگذارد
محور ارزشها و محور فرهنگ.

فقط کسی میتواند همه با هم را بطور عینی
نمایندگی کند که بگوید ما همه انسانیم.
هویت‌های ملی مذهبی قومی و غیره هیچیک
در بدو تولد با ما نبوده است. ما انسانیم به این
معنی که نیازها و خواسته‌ها و آرمانهای مشترکی
داریم. این خصوصیت مشترک میلیاردها انسان
روی کره ارض است. و آن اقلیتی که در برابر
این انسانها ثروت و قدرت را در دست خودش
جمع کرده معلوم است که فقط میتواند پرچم
تفرقه را بلند کند. معلوم است که باید سیستم
ارزشی اش را بر چیزی به غیر از انسانیت و
انسان دوستی، روی ملیت و قومیت و مذهب،

سوار کند.

شعار همه با هم را فقط جریانی میتواند نمایندگی کند که بر ارزشهای جهانشمول انسانی نه تنها معتقد باشد بلکه در هر حرکت و مبارزه و موضع گیری هر روزه اش آنرا در محور کار خودش قرار بدهد. و این یعنی حزب کمونیست کارگری. یعنی کمونیسم کارگری. تنها ما نماینده واقعی همه با هم هستیم.

**اقتصاد سیاسی همه با هم: ۹۹ درصدیها در
جبهه کارگران**

اجازه بدهید کمی هم اقتصاد سیاسی این همه با هم را توضیح بدهم. پدیده و مفهوم ۹۹ در

صدیها از نظر اقتصادی به چه معنی است؟ نکته کلیدی اینست که ۹۹ درصد مردم نه تنها با هم هستند بلکه راه رهاییشان راهی است که طبقه کارگر مقابل جامعه میگذارد. چرا چنین است؟

طبقه کارگر قطب مقابل طبقه سرمایه دار است. کارگر وقتی اعتراض میکند تیشه به ریشه میزند حتی در مبارزه برای خواستههای اقتصادی و صنفی اش مثل مبارزه بر سر افزایش دستمزدها. یا امروز علیه کار پیمانی و پیمانکاران، علیه مناطق ویژه اقتصادی و بخش خصوصی و کلا علیه سیاستهای کلان اقتصادی جمهوری اسلامی. کارگر قطب مقابل قطب مقابل نظم سرمایه است که در ایران

به اسم اسلام حاکم است و در اروپا به اسم دموکراسی و در جای دیگر به اسم قومیت و غیره. بالاخره هر چه هست لباسی است که به تن نظام سرمایه داری کرده اند و کارگر بخاطر موقعیت عینی خودش نمیتواند این را بپذیرد. مقابل آنست. اعتراض کارگر هم به طریق اولی از کتاب و تئوری در نمی آید از زندگی واقعی اش در می آید.

نکته مهم مربوط به بحث ما اینست که امروز ریشه مساله اکثریت عظیم مردم جهان هم نظام سرمایه داری است. چرا که نظام سرمایه داری هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی در سراسر کره ارض حاکم است. و لذا کوچکترین تبعیض و بی حقوقی و دیکتاتوری و ستمی در

هر بخش جامعه و در هر گوشه جهان ناشی از نظام سرمایه داری است. و این پدیده نسبتاً متاخری است. ۶۰ سال پیش اینطور نبود. در ایران قبل از اصلاحات ارضی اینطور نبود. در آن دوره حاکمیت اقتصادی و سیاسی مالکین زمین باعث و بانی بیشتر مسائل اجتماعی نظیر فقر و بیماری مالاریا و تراخم و بیسوادی و بیحقوقی بود. اکثریت جمعیت در روستاها زندگی میکردند، در محرومیت کامل از کمترین امکانات زندگی شهری.

آن زمان مبارزه علیه فئودالیسم میتوانست بهبودهایی در وضع مردم جامعه ایجاد کند. مبارزه با فئودالها میتوانست رعایا یعنی بخش عظیمی از مردم را از قید زمین و سلطه اربابان

صاحب زمین رها کند. البته استثمرار سر جای خودش باقی میماند، (استثمرار بوسیله اربابان فئودال جای خودش را به استثمرار بوسیله طبقه سرمایه دار میداد). ولی در هر حال جامعه از عقب ماندگیها و ارتجاع قرون وسطائی جامعه فئودالی رها میشود.

امروز هیچ جای دنیا اینطور نیست. بخصوص بعد از جنگ سرد که دعوای بین دو قطب هم تمام شد مسئول مستقیم تمام بدبختیهای بشر نظام سرمایه داری در شکل عریان و صریح و ناب سرمایه داری بازار آزاد است. این آن عینیتی هست که ۹۹ درصد مردم دنیا را در کنار کارگران جهان قرار میدهد. مساله زن، تبعیض جنسیتی، تبعیض فرهنگی، تبعیض

اقتصادی، نابرابری‌ها، دیکتاتوریه‌ها، بی‌حقوقی‌ها
در همه کشورها ناشی از سرمایه داری و فقط
سرمایه داری است.

در قطب مقابل طبقه سرمایه دار، طبقه کارگر
قرار دارد که با زدن بزیر بردگی مزدی و استثمار
و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید کل جامعه
را آزاد می‌کند. ۶۰ سال پیش اینطور نبود. ۶۰
سال پیش هم انقلاب کارگری این کار را میکرد
ولی این تنها راه نبود. میتوانست یک انقلاب
ضد فئودالی باشد و جامعه را پیشرفت بدهد.
میتوانست مثل مورد ایران اصلاحات ارضی
از بالا صورت بگیرد. اما امروز سلطه جهانی
سرمایه همه ساکنین کره ارض را همدرد و
همبسته کرده است و شعار ۹۹ درصد در برابر

یک درصد که از جنبش اشغال در غرب سر بلند کرد این واقعیت را منعکس میکند.

از این سر هم نگاه کنید صاحب شعار همه با هم ما کمونیستها هستیم. اگر حتی این شعار در خیابانها داده نمیشد ما باید آنرا به خیابان میبردیم. ما باید این شعار را منتشر و توده گیر میکردیم. هم از نظر تاکتیکی قدرت مردم را به خودشان نشان میدادیم، کنار هم قرارشان میدادیم، علیه جمهوری اسلامی که دشمن مشترک ۹۹ درصد جامعه است همبسته و متحدشان میکردیم، و هم از نظر استراتژیک مردم را متوجه میکردیم ما همه انسان هستیم، و انسانها تنها با اتکا به هویت مشترک انسانیشان، و نه ایرانیت و اسلامیت

و قومیت و غیره، میتوانند رها شوند.

فقط کمونیسم کارگری، کمونیسم "اساس
سوسیالیسم انسان است" میتواند متحد
کننده باشد، میتواند رها کننده باشد و میتواند
پرچمدار همه با هم باشد. از این نقطه نظر باید
گفت شعار همه با هم یک شعار استراتژیک،
اساسی و میتوانم بگویم جهانی ما است.

جایگاه حزب کمونیست کارگری

ما کمونیستها همیشه گفته ایم طبقه کارگر آزاد
نمیشود مگر اینکه تمام جامعه را آزاد کند. به

عبارت دیگر و فقط طبقه کارگر میتواند بشریت را رها کند و بقول مارکس با برانداختن طبقات آغاز کر تاریخ واقعی بشر باشد. وقتی از رابطه کارگر و جامعه صحبت میکنیم وارد حیطه سیاست کارگری میشویم و تعیین و تجسم این سیاست حزب کارگری است. حزبی که برابری طلبی و انسانیت عمیق کمونیستی را نمایندگی کند. و به هویت انسانها رجوع کند و آنرا برجسته کند چنین حزبی نه تنها همه با هم را میتواند نمایندگی کند بلکه میتواند چنان جامعه را سازمان بدهد و به حرکت درآورد که جمهوری اسلامی را بزیر بکشد و یک جامعه انسانی، یک جامعه بری از هر نوع استثمار، بری از هر نوع بردگی مزدی، هر نوع فقر و بی حقوقی، و بری از هر نوع سرکوب و دیکتاتوری

را پایه گذاری کند. فقط این گرایش این قابلیت را بطور عینی دارد.

به عنوان بخش آخر سخنانم باید این را توضیح بدهم که متاسفانه بخش اعظم کمونیسم قرن بیستمی این خصوصیات را نداشت. کمونیسم نوع روسی، اورو کمونیسم، کمونیسم چینی که هنوز به همین اسم دارد در چین بیداد میکند، اینها به نمایندگان کمونیسم تبدیل شده بودند.

اگر از سر بحثی که اینجا طرح کردم نگاه کنید می بینید اینها "کمونیسم" هائی هستند که عقیده و مکتب و ایدئولوژی و تفکر را محور قرار میدهند. خصوصیت مشترک آنها حزب

ایدئولوژیک و حکومت ایدئولوژیک و جامعه ایدئولوژیک است. آن هم ایدئولوژی ای نه علیه سرمایه بلکه علیه استعمار و علیه امپریالیسم و علیه نظامهای فئودالی و نیمه فئودالی. همه این نیروها به کمونیسم متوسل شدند چون در آن زمان بعد از انقلاب اکتبر کمونیسم مد بود و به یک ترند جهانی تبدیل شده بود. اگر نیروئی میخواست مثل ویتنام از یوغ آمریکا رها بشود و یا اگر می خواست علیه رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی انقلابی بشود، و یا اگر می خواست در چین علیه نظام نیمه فئودال نیمه مستعمره انقلاب کند به خودش میگفت کمونیست.

این نوع کمونیسمهای غیر کارگری سنت

فکری ای ایجاد کردند که ایدئولوژی برایشان برجسته شد. حزب ایدئولوژیک داشتند، حکومت ایدئولوژیک روی کار آوردند و جامعه را ایدئولوژیک دیدند و سازمان دادند و نتیجه اش شوروی شد که فروپاشید، و نتیجه اش همین الان جامعه چین است که کسی نمیتواند بدون اجازه حزب حاکم نفس بکشد.

از نظر کمونیسم کارگری نه حزب ایدئولوژیک است، نه جامعه ایدئولوژیک است و نه حکومتی که ما میخواهیم ایدئولوژیک است. محور تمام اینها از نظر ما تعهد، پیگیر بودن و مبارزه بی امان، و بعد از پیروزی فعالیت برای پیاده کردن جامعه ایست که همه چیزش بر اساس انسانیت سازمان پیدا کند. بر اساس برابری انسانها،

بر اساس آزادی همه انسانها، و بر اساس رفاه همه انسانها.

چطور میتوانیم این کار را بکنیم؟ با لغو برگی مزدی. با لغو استثمار. با لغو حاکمیت یک درصدیها. ۸۵ میلیون مردم ایران آزاد میشوند وقتی که آن ۲۵۰ هزار نفر دستشان از قدرت قطع بشود. ما نه می خواهیم کسی را به دریا بریزیم و نه جامعه را بر اساس کارگر غیر کارگر سازمان بدهیم. ما حکومت کارگری می خواهیم، جمهوری سوسیالیستی که ما می خواهیم کارگری است ولی نه به این معنی که فقط کارگران حکومت میکنند. حکومت کارگری حکومت شوراهاست. شوراهائی که از همه مردم تشکیل شده است.

همه احزاب در آن جامعه آزاد هستند. ما هیچ ترس و ابائی نداریم از اینکه بگذاریم مذهب‌یون حرفشان را بزنند، ناسیونالیست‌ها حرفشان را بزنند، ضد کمونیست‌ها حرفشان را بزنند. برای اینکه اینها همیشه زبانشان دراز بوده در حالی که همیشه زبان ما کمونیست‌ها را بریده اند. همیشه منبر و محراب و تریبون‌های دولتی و غیر دولتی در اختیار اینها بوده است. ناسیونالیسمی که از سرو کول همه جوامع دارد بالا میرود نیز همیشه همه تریبون‌ها در اختیارش بوده است. مذهب و قوم پرستی هم همینطور.

در طول تاریخ زبان اته ئیست‌ها را بریده اند،

زبان کمونیست‌ها را بریده اند. کمونیست‌ها را از همه حقوق محروم کرده اند. آزادی بی قید شرط، آزادی نقد مذهب و ناسیونالیسم را ممکن میکند. دفاع از مذهب و ناسیونالیسم که همیشه آزاد بوده است.

ما اجازه می‌دهیم همه حرفشان را بزنند و حزبشان را داشته باشند. برای ما آزادی همه احزاب و عقاید و گرایش‌ها بی قید و شرط است چون آزادی بی قید شرط به نفع حقیقت است. به نفع ما است که حقیقت را نمایندگی می‌کنیم. ایدئولوژی مبنای جامعه ما نیست، مبنای عضوگیر در حزب ما همین امروز هم ایدئولوژی نیست، مبنای حکومتان هم ایدئولوژی نیست.

حکومت ما حکومت شورائی است و حکومت شورائی یعنی حکومت همه با هم. هدف ما لغو استثمار و بردگی مزدی است که منفعت همه مردم ایران را نمایندگی میکند. و فرهنگ ما فرهنگ ارزشهای جهانشمول انسانی است. این نظام و جامعه ای است که میخواهیم سازمان بدهیم. شعار همه باهم در جامعه سوسیالیستی به این معنی خواهد بود که همه مردم آزادند، همه مردم حکومت میکنند، همه مردم مرفه اند و نیازهای همه مردم برآورده میشود. در نظام سوسیالیستی قدرت در دست هیچ جمع محدودی و یا بخش محدودی از جامعه نیست بلکه در دست همه مردم است.

من بحثم را اینطور تمام میکنم که شعار همه با هم یک شعار تاکتیکی مبارزاتی علیه جمهوری اسلامی، و یک شعار استراتژیک علیه کل نظام سرمایه داری است که در جهان بینی ما، در آرمان ما و در جامعه ایده آل ما جایگاه محوری و برجسته ای دارد.

از وقتی که در اختیار من گذاشتید تشکر میکنم.

۱۱ ژانویه ۲۰۲۲

وب سایت:

www.wpiran.org

تماس با حزب:

پیامگیر تلگرام: **wpi_tamas@**

و یا با ارسال پیام به شماره

۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

از طریق سیگنال، واتساپ و تلگرام و اینستاگرام